**یا نور کل نور**

سپس‌ ظلمت‌ و تاريكي‌ همه‌ جا را فرا گرفت. ملائكه‌ به‌ خدا شكايت‌ كردند: «خدايا! اين‌ تاريكي‌ را از ما برطرف‌ كن». پس‌ خداوند، كلمه‌اي‌ فرمود. از آن‌ كلمه، روحي‌ را خلق‌ كرد. سپس‌ كلمه‌اي‌ فرمود. از آن‌ كلمه‌ هم، نوري‌ خلق‌ كرد. آن‌ نور، روشنايي‌ داد (و اضافه‌ شد) به‌ آن‌ روح. خداوند، او را در جايگاه‌ عرش‌ جا داد. پس‌ همه‌ جا روشن‌ شد. آن، حضرت‌ فاطمه‌ زهرا(س) است. به‌ همين‌ دليل، «فاطمه» را «زهرا» ناميدند؛ چون‌ به‌ واسطه نور او، آسمان‌ها روشن‌ شد.[[1]](#footnote-1)

طی طریق برای درک شأن و مرتبت والای حضرت فاطمه زهرا (س) تنها با توجه به فلسفه خلقت جهان و فهم معنا و جایگاه "انسان کامل" در کنار بررسی و تدقیق در زندگی این‌جهانی بزرگ‌بانوی هر دو عالم میسر است. در میان مذاهب و شاخه‌های مختلف اسلامی تنها شیعیان معتقدند شأن و مقام یک زن می‌تواند تا سر حد عصمت و انسان کامل، ارتقا یابد. البته مصداق این زن دخت گرامی پیامبر(ص) است. این خود نشان از جایگاه متفاوت و والای زن نزد اسلام و به ویژه نزد شیعیان دارد. این نکته زمانی بیشتر خودنمایی می‌کند که فرهنگ به تعبیری زن‌ستیزانۀ جزیره العرب به عنوان سرزمین برخاستن اسلام را از نظر بگذرانیم. اما نیک می‌دانیم این تنها کوشش ماست برای پیمودن این طریق و در طریق معرف قرار داشتن وگرنه عقول و افهام در شناخت آن حضرت ناتوانند. از آنجا که انسان کامل مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است، شناخت و معرفی انسان کامل تنها برعهدة خداوند و انسان کامل است؛ چنان که امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر سورة «قدر» جدة معصومة خود را چنین معرفی نموده‌اند: «اللیله فاطمه و القدر الله فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک لیله القدر»: «منظور از شب، فاطمه است و مراد از قدر، خداوند است. پس هر کس آنچنان که شایسته است فاطمه را بشناسد، شب قدر را درک نموده است». در ادامه، وجه تسمیه آن حضرت به نام مبارک «فاطمه» را چنین بیان فرموده‌اند: «و انها سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها»: «ایشان فاطمه نام گرفته‌اند؛ زیرا خلق از معرفت و شناخت آن حضرت عاجزند.» فضیلت و منقبت و موقعیت فاطمه زهرا(س)، در وصف نگنجد، ایشان برترین زنی است که خداوند آفریده و در مقام عصمت قرار داده است، ائمه(ع) هم می‌فرمایند که او بر ما حجت است.

فاطمه (س) مصداق «خیرالبریه» و شاخة شجره طیبه است: «ضـرب الله مـثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعـها فی السماء...» (ابراهیم،24). امام باقر (ع) در تبیین مصادیق آیه می‌فرمایند: «آن شجرة طیبه، محمد (ص) است و فرع آن علی و میوه‌اش حسن و حسین و غصن و شاخة آن فاطمه و شاخه‌های آن غصن ائمه از فرزندان فاطمه و برگ‌های آن، شیعیان و دوستداران ما اهل بیت هستند»

جایگاه ریحانه النبی چنان والاست که پیامبر به ایشان بشارت داده‌اند: اي‌ فاطمه! بشارت‌ باد بر تو! نزد خداوند مقام‌ محمودي‌ داري. در آن‌ مقام، براي‌ دوستداران‌ و شيعيان‌ خودت، شفاعت‌ مي‌كني‌ و شفاعت‌ تو پذيرفته‌ مي‌شود.

یکی از رویدادهای زندگی حضرت مرضیه راضیه که از آن شنیده‌ایم و رویدادی تاریخ‌ساز در جهان اسلام و تاریخ شیعه است بیان خطبه فدکیه ایشان در شرایط خاص و دشوار پس از رحلت نبی اکرم (ص) و خانه‌نشینی مولا علی (ع) است. شاید تا کنون مجال خواندن و مرور این خطبه همه‌جانبه و ارزشمند را نیافته باشیم، اما شایسته است که در ایام سوگواری شهادت مظلومانه دخت نبی کلام ایشان را به جان بخوانیم و بدین طریق راهی به جهان سراسر معرفت و ایمان و مجاهدت و شکیبایی بانوی بانوان عالم بجوییم:

«خداوند را بر آنچه ارزانى داشت، سپاسگزار و بر اندیشه نیکو که در دل نهاد، شاکر و برنعمتهاى فراگیرش ثنا مى‌گویم. نعمت‌هایى که از چشمه لطفش جوشید و عطاهاى فراوانى که بخشید و احسانى که پیاپى پراکند. نعمت‌هایى که از شمار بیرون است و شکر و جبران (نعمتها) از توان افزون، و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون. بندگان را براى فزونى نعمتها و استمرار عطایا به شکر خویش فراخوانده براى تکمیل به ستایش آن متوجه نموده آنان را براى نعمتها دو چندان تشویق فرموده است. گواهى مى‌دهم که معبودى جز او نیست و یکتایى است بى‌انباز و شریک. روح این گواهى، دوستى بى‌آلایش و خلوص است، که دلهاى مشتاقان با آن درآمیخته آثارش در افکار پرتو افکن شده است. خدایى که دیدگان را توانایى دیدن، زبان را یاراى بیان، و گمانها را قدرت بر ادراک او نیست. همه چیز را از نیستى به هستى در آورد، و آنان را بدون وجود الگو و نمونه‌اى ایجاد نمود. با قدرت خود همه را بالندگى داد و با اراده‌اش به خلق موجودات دست یازید، بى‌آنکه به آفرینش آنها نیازمند باشد و از این صورتگرى طرفى ببندد. او مى‌خواست حکمتش را آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداریش هشیار کند و بندگان را به عبودیتش رهنمون گرداند و براى دعوتش موجب سرافرازى باشد پس آنگاه پاداش را در اطاعت و کیفر را در نافرمانى نهاد تا بندگان را از خشم و عذاب خود رهانیده به سوى بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

گواهى مى‌دهم که پدرم، محمّد، بنده و فرستاده اوست. او را برگزید و انتخاب کرد قبل از آنکه به سوى مردم براى هدایت آنان بفرستد و پیش از انتخاب کردن، نامى نیکو بر او نهاد و قبل از آنکه او را به پیامبرى برانگیزاند، از میان مردم انتخاب کرد و برگزید و این در آن هنگام بود که بندگان در حجاب غیب مستور، در پس پرده نیستى و در پهنه بیابان عدم، سرگردان بودند. پروردگار بزرگ بر پایان هر کار دانا و بر دگرگونیها محیط و به انجام هر چیز بینا بود. محمّد صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم را برانگیخت تا فرمانش را کامل، حکمش را نافذ و آنچه را مقدّر ساخته بود، به انجام رساند. پیامبر مشاهده نمود که هر گروه آیینى را پذیرا گشته‌اند. دسته‌اى بر گرد آتش در طواف، گروهى در برابر بت به نماز، و همگان یاد خدایى را که مى‌شناسند، از خاطر زدوده‌اند.

پس خداوند به نور محمّد بساط ظلمت را برچید، و دلها را از تیرگى کفر رهانید، و ابرهاى تیره و تار را از مقابل دیدگان به یک سو فکند. او (پیامبر خدا) براى هدایت مردم به پاى خاست و آنها را از گمراهى و ناراستى رهایى بخشید و چشمانشان را بینا ساخت. آنان را به آیین پا بر جاى اسلام رهنمون و به راه راست دعوت نمود. سپس از روى اختیار و مهربانى، و میل و ایثار، جوار رحمت خود را به او ارزانى داشت، و او را از رنج این جهان دل آسوده و راحت نمود و فرشتگانى مقرّب بر او گماشت. چتر دولتش را در همسایگى خود افراشت و طومار مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود و برکات بى‌پایان خداوندى بر محمّد پیام‌آور رحمت، امین وحى و رسالت و برگزیده امّت باد.

شما بندگان خدا، نگاهبانان حلال و حرام، حاملان دین و احکام، امینان خداوند بر خویش و پیام آوران او به سوى امّتها هستید. حقّى از سوى خداوند بر عهده دارید و پیمانى را که با او بسته‌اید، پذیرفته‌اید. و آنچه که پیامبر خدا پس از خود در میان شما باقى گذارده، کتاب گویاى خداوند و قرآن صادق مى‌باشد که نور او فروزان و شعاع او درخشان است. قرآن کتابى است که دلایلش روشن، لطایف و دقایقش آشکار، ظواهرش نورانى، پیروانش پر افتخارند و جهانیان بدیشان غبطه خورند و حسد برند. کتابى که پیرویش راهگشاى روضه رحمت الهى است و شنونده‌اش رستگار در دو سرا. در پرتوى آن، دلیلهاى روشن الهى را مى‌توان دید و نیز تفسیر احکام و واجبات او را دریافت. قرآن حرامهاى خداوندى را بازدارنده، حلالهاى او را رخصت دهنده و مستحبّات را نمایانیده است و بیانگر شریعت اسلام مى ‌باشد.

خداوند ایمان را سبب زدودن زنگار شرک از دلهاتان قرار داد و نماز را موجبى براى دورى شما از خودپرستى، و زکات را دستمایه بى‌آلایشى نفس و افزایش روزى بى‌دریغ و روزه را عامل تثبیت دوستى و اخلاص و حج را وسیله تقویت دین، و عدالت را مایه پیوند قلوب، و پیروى ما را سبب نظم و پیشوایى ما را مانع جدایى و افتراق، جهاد را وسیله عزّت شما و خوارى و ذلّت کفار و منافقین، و شکیبایى و صبر را موجبى براى جلب پاداش، فرمان به حلال و نهى از حرام را براى مصلحت مردم، و نیکى به پدر و مادر را موجب‌ پیشگیرى از خشم الهى قرار داد. صله رحم را باعث افزایش جمعیت، قصاص را سبب بقاى زندگانى، وفاى به نذر را موجب آمرزش و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع از کم فروشى و کاهش (نعمات) قرار داد. بر کنار بودن از مى‌خوارگى را سبب پاکى از پلیدیها و پرهیز از تهمت و نسبتهاى ناروا را مانعى در برابر لعن و نفرین الهى و منع از دزدى را موجبى براى پوییدن راه عفت ساخت و پاکى و اجتناب از خوردن مال یتیمان و خوددارى از اختصاص غنیمت به خود و تقسیم آن در میان اصحاب استحقاق را باعث در امان ماندن از ظلم، و عدالت پیشگى در اجراى احکام را موجب راحتى و آرامش و ملایمت در امور مردم قرار داد. شرک را حرام نمود تا از سر اخلاص ره رستگارى پویند «پس چنان که شایسته ترس از خداست از او بترسید و تن به مرگ مدهید جز آنکه در طریق اسلام باشید» از خداوند در آنچه که شما را فرموده و یا از آنچه که بازداشته، فرمان برید که «از میان بندگان تنها دانایان از خداوند مى‌ترسند».

اى مردم بدانید من فاطمه‌ ام، و پدرم محمّد است- که صلوات و درود خداوند بر او و خاندانش باد- آنچه که در آغاز گفته‌ام، در پایان هم از آن سخن خواهم راند. در گفتارم ناراست نگویم و در کردارم راه خطا نپویم «همانا پیامبرى از میان شما به سوى شما آمد که رنج و محنت شما او را گران آمد، سخت به شما دل بسته است و براى مؤمنین مهربان و غمخوار است». اگر او را بشناسید خواهید دید که او پدر من است و نه پدر زنان شما. و برادر پسر عموى من بوده، نه برادر مردان شما. چه پر افتخار است این نسب- درود خداوند او و خاندانش را شامل باد.

او رسالت خود را به مردم ابلاغ و آنان را از عذاب خداوندى بر حذر داشت. از روش مشرکان روى گرداند و گردنهایشان را به ضرب تازیانه توحید کوفت و حلقومشان را به سختى فشرد. او مردم را با دلیل و برهان و اندرز سودمند به راه خداوند رهنمون بود. شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست تا جمع آنها از هم گسیخت و ظلمت شب تار زدوده شد و صبح ایمان دمید و برقع و نقاب از چهره حقیقت به یک سو فکند. زبان پیشواى دین به گفتارباز شد و عربده‌جوییهاى شیاطین به خاموشى گرایید. افسر و تاج نفاق بر زمین فرو افتاد، گره‌هاى کفر و اختلاف گشوده شد و شما به همراه گروهى از سپید رویان پاک نهاد (پارسایان آبرومندى که از شدت خویشتن‌دارى و گرسنگى روزه سپید روى و رنگ پریده بودند) گویاى کلمه اخلاص (لا اله الّا اللَّه) شدید و حال آنکه بر لب پرتگاه گودال جهنّم بودید. به خاطر ضعف و ناتوانى شما، هر کس از راه مى‌رسید، مى‌توانست شما را نابود کند، همچون جرعه‌اى براى تشنه و لقمه‌اى براى خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده و پایمال هر رهگذرى مى‌شدید. از آب گندیده و ناگوار مى‌نوشیدید و از پوست جانور و مردار سدّ جوع مى‌کردید. پست و ناچیز بودید و «از هجوم همسایه و همجوار در هراس».

در چنین حالى خداوند تبارک و تعالى محمّد صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم پیام‌آور خود را به سوى شما گسیل داشت. او پس از آن همه رنجها که دید و سختى‌ها که کشید، شما را از ذلت و خوارى رهایى بخشید. رزم آوران ماجراجو، سرکشان درّنده‌خو، جهودان دین به دنیا فروش و ترسایان دور از حق از هر سو به او تاختند و با او به مخالفت برخاستند. «چون هر زمان آتش اخگر به هیزم و هیمه فتنه افکندند، خداوند آن را خاموش ساخت» و هر گاه شاخ شیطان نمایان مى‌گشت و یا مشرکى دهان به یاوه‌گویى مى‌گشود، او برادرش على علیه السّلام را در کام آن مى‌افکند. على علیه السّلام هم در مقابل تا آن زمان که بر مغز و سر مخالفان نمى‌کوبید و بینى آنها را به خاک مذلّت نمى‌مالید، ترک امر نمى‌نمود. او در راه خداوند کوشا، به رسول خدا نزدیک، و مهتر اولیاى نصیحتگر، تلاشگر و کوشنده بود، و شما در آن هنگام در آسایش مى‌زیستید و از امنیت برخوردار بودید. مترصّد تغییر جهت چرخ گردون علیه ما و گوش به زنگ اخبار بودید. به هنگام کارزار عقب گرد مى‌کردید و در میدان نبرد فرار را بر قرار ترجیح مى‌دادید.

چون خداوند سراى پیمبرانش را براى پیامبر خود برگزید و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، کینه‌ها و دورویى‌ها آشکار و پرده دین دریده شد. هر گمراهى مدّعى و هر گمنامى سالار و هر یاوه‌گویى در پى گرمى بازار خویش، شیطان سر از کمینگاه خود به درآورد و شما را به سوى خود فراخواند، و بسیارى از شما را آماده پذیرفتن دعوتش و منتظر فریبش یافت! شما هم سبکبار در پى او دویدید و به آسانى در دام فریبش خزیدید. و او آتش انتقام را در دلهاتان برافروخت. آثار خشم در چهره شما نمایان گردید و سبب شد،که بر غیر شتر خود داغ نهید و در غیر آبشخور خود وارد شوید. این در حالى بود که هنوز دو روزى از مرگ پیامبرتان نگذشته، سوز سینه ما خاموش نشده، جراحت قلب ما التیام نیافته، و هنوز پیامبر خدا در دل خاک جاى نگرفته بود. بهانه شما این بود که از بروز فتنه‌ها جلوگیرى مى‌کنید «راهى جز راه حق مى‌پویید» و گر نه کتاب خدا در میان شماست! مطالب و موضوعاتش معلوم و احکام و دلایل آن روشن و درخشان، نشانه‌هایش نورانى و هویدا، نواهیش آشکار و اوامرش گویاست. امّا شما آن را به پشت سرافکندید. آیا از کتاب خدا روى برتافته از آن اعراض مى‌کنید؟ آیا داورى جز قرآن مى‌گیرید؟ یا به غیر آن حکم مى‌کنید؟ «ستمکاران بد جانشینى را براى قرآن برگزیده‌اند» «و هر کسى کیشى جز آیین اسلام را پذیرا گردد، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود».

حتى شما آن مقدار درنگ و تأمل نکردید تا ستور و اسب سرکش خلافت رام گردد و تسلیمتان شود که به راحتى بتوانید از آن سوارى بگیرید و کینه و نفرتتان فروکش کند. هیزم در آتش فتنه افکنده آن را براى شعله‌ور شدن برهم زدید. نداى شیطان فریبکار را لبّیک گفتید و به خاموش ساختن آیین حق و دین نورانى و از میان برداشتن سنّت پیامبر برگزیده کمر بستید. چنین ماند که زدودن کف از روى شیر را بهانه کرده آن را پنهانى تا به آخر سر کشیدید. براى گوشه‌نشین کردن خاندان و فرزندان پیامبر در کمینگاه خزیدید. ما چاره‌اى جز شکیبایى ندیدیم، و همچون خنجر به گلو فرو رفته و تیغ برّان بر دل نشسته سکوت نمودیم.

شما مى‌پندارید که ما ارثى نداریم؟ «مگر رسم جاهلیت را مى‌جویید؟ براى مردم داراى یقین چه حکمى از حکم خداوند بهتر است؟» آیا آگاه نیستید؟ چرا، آگاهید و همچون آفتاب درخشان براى شما روشن است که من دختر آن پیامبر هستم. شما اى مسلمانان! آیا رواست که میراث پدرم به زور از من ستانده شود؟ آه! دردا! اى گروه مهاجر! چقدر عجیب و در عین حال سخیف است که ارث پدرم مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد و من از آن محروم بمانم؟

اى فرزند ابو قحافه! خداوند گفته که تو از پدرت ارث برى و من از پدرم ارث نبرم؟ «چه سخن ناروایى!» آیا از سر عناد و لجاج کتاب خدا را ترک و به پشت سر افکنده‌اى؟ در حالى که او مى‌فرماید: «سلیمان از پدرش داود ارث برد.» و یا آنجا که داستان یحیى فرزند زکریا- که درود خداوندى شاملشان باد- را بازگو مى‌کند، مى‌فرماید: «مرا از جانب خود فرزندى عطا کن که وارث من و خاندان یعقوب باشد» و نیز مى‌فرماید: «هر گاه یکى از شما را مرگ فرا رسد و مالى بر جاى نهد در باره پدر و مادر و خویشان به دیده انصاف سفارش کند که این شایسته پرهیزگاران است».

شما به خیال باطل خود چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثى از پدر ندارم؟ و هیچ خویشاوندى و قرابتى میان ما وجود ندارد؟ آیا خداوند آیه‌اى در خصوص شما فرو فرستاده که پدرم از آن خارج است؟ یا بر این رأى و نظرید که و من و پدرم هر یک به آیینى جدا سر نهاده‌ایم؟ یا اینکه دعوى آن دارید که از پدرم و پسر عمویم به خاص و عام قرآن آگاهتر هستید؟ حال که چنین است بگیر آن شترى را که آماده است و مهار زده و بر آن سوار شو! لیکن بدان در روز برپایى رستاخیز تو را دیدار مى‌کند و بازخواستت مى‌نماید و آن روز چه روزیست! در آن ساعت «گمراهان زیان خواهند دید» اما چه سود که پشیمانى فایده‌اى نخواهد داشت. «که براى هر خبر زمانى معین است و به زودى خواهد دانست که چه کسى به عذابى که خوارش مى‌سازد، گرفتار مى‌آید و یا عذاب جاوید بر سر او فرود مى‌آید».

سپس حضرت فاطمه علیها السّلام گروه انصار را مخاطب قرار داده فرمودند: اى جوانان و اى بازوان توانمند ملت و یاران اسلام، این سهل‌انگارى شما در ستاندن حقّ من از چیست؟ این چه سستى است که در برابر ستمى که بر من شده، روا مى‌دارید؟ آیا پدرم رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم نمى‌فرمود: «بزرگداشت مرد را در باره فرزندان هم باید پاس داشت»؟ چه زود اوضاع را واژگون نمودید و به بیراهه گام نهادید، با اینکه توانایى بر احقاق حقوق مرا در بازو و عدّه کافى در اختیار دارید. آیا مى‌گویید که محمّد صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد؟ آرى مرگ او ضربه هولناکى بر پیکره اسلام بود، فاجعه بزرگى است که بر همه غبار غم فرو ریخت که شکافش هر روز فراختر و گسستگیش دامنه‌دارتر و وسعتش فزونتر مى‌گردد. زمین از نبود او تاریک و ظلمانى و در مصیبت حضرتش بهترین بندگان او محزون و اندوهگین شدند و خورشید و ماه پشت ابرهاى تیره و تار پنهان، و به خاطر این مصیبت ستارگان از هم جدا و پراکنده شدند. امیدها ناامید، کوهها متزلزل، حریم افراد شکسته، و گرامیداشت و حرمتها پایمال شد. به خداوند سوگند مرگ او حادثه‌اى بزرگ، مصیبتى دهشتناک و ضایعه‌اى جبران ناپذیر بود که هیچ بلیه‌اى بدان پایه نمى‌رسد. اما به یاد داشته باشید که قرآن از پیش این واقعه را گوشزد نموده بود. همان کتابى که پیوسته در خانه‌هاى شماست و صبح و شامگاه با صداى بلند و زمانى آهسته و با الحان مختلف به تلاوت آن مى‌پردازید. در این مسیر انبیاى پیشین هم واقع شدند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهى است: «جز این نیست که محمّد پیامبرى است که پیش از او پیامبران دیگرى هم بوده‌اند، اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به آیین پیشین خود بازمى‌گردید؟ بازگشت هر کس زیانى را متوجّه ذات حق نخواهد کرد. و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

هیهات! پسران قَیله (اى قبیله‌هاى اوس و خزرج) پیش چشمان شما میراث پدرم را ببرند! حرمتم بشکنند! در حالى که شما آشکارا مى‌بینید و مى‌شنوید و اخبارش به شما مى‌رسد. اما شما بیهوش و خاموش نشسته‌اید؟ در حالى که سرباز و نیروى بسیار دارید. ساز و برگ فراوان دارید و سلاح و سپر بى‌شمار. دعوتم را مى‌شنوید و پاسخ نمى‌گویید! فریاد من در میان شما طنین افکن است اما چه سود که به فریاد نمى‌رسید! در حالى که شما در شجاعت زبانزد خاص و عام، در خیر و صلاح شهره آفاق، و برگزیدگان قبایل و اقوامید. و نزد ما اهل بیت از بهترین مردمان محسوب مى‌شدید. با عرب درگیر شده، رنج و محنت فراوان تحمل کردید. شاخهاى گردنکشان را شکستید و با جنگجویان قدر دست و پنجه نرم نمودید. شما بودید که پیوسته در راه ما، و سر به فرمان ما داشتید، تا اینکه آسیاى اسلام بر محور وجود ما به گردش در آمد و شیر مادر روزگار رو به فزونى نهاد. نعره مشرکان گلوگیرشان شد، لهیب دروغ فروکش کرد، آتش کفر بى‌فروغ شد، فراخوانى به جدایى و تفرقه بازایستاد، و دین نظام یافت. اکنون پس از آن همه زبان‌آورى چرا دم فرو بستید؟ و حقایق را پس از آشکار شدن مکتوم مى‌دارید؟ آنهم برابر مردمى که پیمان خود را شکستند؟ و پس از قبول ایمان راه شرک پیشه کردند «آیا با مردمى که سوگندخود را شکستند و آهنگ اخراج رسول کردند و بر ضد شما دشمنى آغاز کردند نمى‌جنگید؟ آیا از آنها مى‌ترسید؟ و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خداوند بترسید و بس». اما مى‌بینم که به تن‌آسایى خو گرفته‌اید، و کسى را که از همه براى زعامت و اداره امور مسلمانان شایسته‌تر است دور ساخته‌اید، و به آسودن در گوشه‌اى دنج و خلوت تن داده‌اید، و از فشار و تنگناى مسئولیت به بى‌تفاوتى روى آورده‌اید. آرى آنچه از ایمان و آگاهى در درون داشتید، بیرون افکندید، و آب گوارایى که نوشیده بودید، به سختى از گلو برآوردید. «اگر شما و همه روى زمین کافر گردند خداوند بى‌نیاز و در خور ستایش است».

من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم. اما مى‌دانم مردمى خوار، و در چنگال زبونى گرفتار، و خیانت پیشه هستید و قلبهاى شما بدان گواه است. چه کنم که دلى پر خون دارم. و از این رو بازداشتن زبان شکایت از طاقتم بیرون است! اندوهى که در سینه‌ام موج مى‌زند، بیرون ریختم، تا با شما اتمام حجت کنم و عذرى براى کسى باقى نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت ارزانى شما، به آن محکم درآویزید و هرگز رهایش مسازید. ولى آگاه باشید که پشت این شتر مجروح و پاى آن تاول زده و سوراخ است. داغ ننگ بر خود دارد و نشانى از خشم خداوند و رسوایى ابدى با او همراه است. اما شما را آسوده نخواهد گذارد تا به آتش خشم خداوندى بیازارد «آتشى که هر دم مى‌افزود و دل و جان را مى‌سوزد». آنچه مى‌کنید در نزد خداوند حاضر است «و ستمکاران به زودى درمى‌یابند که به چه مکانى بازمى‌گردند». من دختر پیامبرى هستم که شما را از عذاب الهى بر حذر مى‌داشت. آنچه در توان دارید انجام دهید. «ما نیز به وظیفه خود عمل مى‌کنیم. شما انتظار بکشید ما نیز منتظر مى‌مانیم».

پس از سخنان فاطمه علیها السّلام، ابوبکر (عبداللَّه بن عثمان) در آن جمع پاسخ دختر پیامبر را چنین داد: اى دختر پیامبر خدا! پدرت غمخوار مؤمنین بود و بر آنان چون دایه‌اى مهربان، و دشمن کافران بود و نشانى از قهر یزدان. اگر نسبت به او دقیق گردیم مى‌یابیم که او پدر توست، و نه پدر دیگر زنان، برادر پسر عموى توست نه دیگر مردان، در دیده پیامبر، او (على) از همه خویشان برتر و در کارهاى بزرگ او را یاور. جز سعادتمند شما را دوست نمى‌دارد و جز بدکار شما را دشمن نمى‌دارد، چرا که شما خاندان پاک رسولید و برگزیده خوشنامان جهان. شما ما را به خیر و صلاح راهبر و به سوى جنّت و رضوان راهنما بودید. و تو، اى برگزیده بانوان اى دختر بهترین فرستادگان! در گفتارت راستگو و در وفور عقلت پیشگام هستى، هرگز از حقّت بر کنار نخواهى بود و در راستى گفتارت شک نخواهیم نمود.

امّا به خداوند سوگند که من گامى فراتر از آنچه که رسول خدا فرمود، ننهادم و جز به رخصتى که او فرموده بود، اقدام نکردم. بدان که راهبر قبیله به خیل و خویشان خود از سر دروغ چیزى نمى‌گوید. من خداوند را به شهادت مى‌طلبم، که خداوند بر این گواهى مرا کفایت مى‌کند، من از پیامبر خدا شنیدم که مى‌فرمود: «ما پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمى‌گذاریم، بلکه آنچه بر جاى مى‌نهیم، کتاب و حکمت و دانش و نبوّت است و آنچه طعمه، و وسیله ارتزاق داریم بر دوش ولىّ امر بعد از ما مى‌باشد، که هر گونه بخواهد در باره‌اش حکم مى‌کند». و ما آنچه را که تو در طلب آن هستى، در مصرف خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن به میدان کارزار رفته به جهاد با کفّار برخیزند و بر سرکشان بدکار پیروز شوند. من این کار را به اتّفاق تمامى مسلمانان به انجام رساندم و در این کار یک تنه وارد نگردیدم و بر رأى و نظر خود مستبدّانه عمل ننمودم. اینک این حال من و این مال من، براى تو و در اختیار تو. نه از تو دریغ داشته و نه براى دیگرى انباشته‌ام. تو بانوى امّت پدر خود و درخت بارور و پاک، براى فرزندان خود هستى. انکار فضایلى که خاصّه توست، نخواهد شد و از شاخه و ساقه تو فروگذار نتوان نمود. حکم تو در آنچه که من آن را مالکم، نافذ است. امّا تو خود روا مى‌دارى در این باب خلاف گفتار پدرت عمل نمایم؟

حضرت علیها السّلام در پاسخ ابوبکر فرمود: هرگز پیامبر خدا از کتاب الهى رویگردان نبود و نسبت به احکام آن مخالف نبود و مخالف احکامش حکمى نمى‌فرمود، بلکه پیوسته، او پیرو قرآن بود و در طریق سوره‌هاى قرآن راه مى‌پیمود. آیا در سر دارید مکر و غدر را به زور پیرایه او کنید؟ مشى شما پس از رحلت او همچون دامهایى است که در زمان حیات براى هلاکتش گسترده مى‌شد. این کتاب خداست که میان من و شما به دیده انصاف حکم خواهد نمود، چرا که مبین حق و باطل است. این کتاب مى‌گوید که: «... وارث من و خاندان یعقوب باشد» و «سلیمان از پدرش داود ارث برد»، (مى‌بینید که) خداوند در آنچه که مربوط به سهمیه وارث است، بیانى روشن دارد، و در باب واجبات و میراث و آن بهره‌هایى که از براى مردان و زنان مقرّر فرموده، به تفصیل سخن رانده است، و جاى بهانه‌گیرى براى پیروان باطل ننهاده و گمان و شبهه را از ذهن گمراهان زدوده است. پس این چنین نیست که شما مى‌گویید «بلکه نفس شما کارى را در انظارتان آراسته است. اکنون براى من صبر جمیل بهتر است و خداوند را در این باره باید به مدد طلبید».

ابوبکر پاسخ داد: خداوند راست گفته و فرستاده او راستگو بود و دختر پیامبرش هم نیز گفتارى از سر صدق دارد. تو گنج حکمت، قلب هدایت و رحمت، و ستون دین هستى. سخن حق تو را دور از حقیقت نمى‌دانم و در مقام انکار و عیب‌جویى از آن برنمى‌آیم. اینک، این مسلمانان حکم میان من و تو. این مسئولیتى که به گردن گرفته‌ام، آنان به گردنم انداخته‌اند و آنچه را که تصرّف کرده‌ام، به اتّفاق ایشان بوده است. نه اظهار کبر و بزرگى مى‌نمایم و نه بر رأى خویش پاى مى‌فشارم و نه آنچه را که به تصرّف درآورده‌ام، از براى خود برداشته‌ام، که اینان شاهد صدق ادعایم هستند.

پس از اتمام سخن ابو بکر، حضرت فاطمه علیها السّلام نگاهى به مردم افکنده چنین فرمودند: اى مردم! که براى شنیدن سخن بیهوده در شتاب هستید، و کردار زشت و زیانبار را نادیده مى‌گیرید، «آیا در قرآن نمى‌اندیشند (نمى‌اندیشید) یا بر دلهایشان (دلهایتان) قفل است؟» خیر، بلکه این کردار زشت شماست که بر صفحه دلهایتان تیرگى کشیده، گوشها و چشمهایتان را فرا گرفته است. شما مآل اندیشى کردید و آیات قرآن را تأویل نمودید و به بد راهى رهنمون شدید و بد معارضه کردید. به خداوند سوگند تحمّل این بار برایتان سنگین و سرانجامى مالامال از وزر و وبال در پیش دارید. آنگاه که پرده‌ها به کنارى رود، خسران این امر براى شما آشکار مى‌گردد. «و از خداوند بر ایشان چیزهایى آشکار شود که هرگز حسابش را نمى‌کردند» «و آنجا آنان که بر باطل بوده‌اند، زیان خواهند دید.»

سپس به قبر پدر نگریسته و این اشعار را سرود:

رفتى و پس از تو فتنه‌ ها برخاست، که اگر تو مى‌بودى آنچنان بزرگ رخ نمى‌نمودند.

همچون زمینى از باران گرفته شده، ما تو را از کف دادیم. (قوم و ملت تو از هم پاشیدند) و ارزشها در قومت به هم ریخت. بیا و ببین که چگونه از راه مستقیم منحرف شده‌اند.

هر خاندانى اگر در نزد خداوند قرب و منزلتى داشت نزد بیگانگان هم محترم بود، جز خاندان ما.

تا از این سرا به دیگر سراى رخت بر بستى و خاک میان ما و تو جدایى افکند، مردانى از قومت راز دل خود را بر ملا ساختند.

چون فقدان تو را مشاهده کردند بر ما یورش آورده خفیفمان داشتند و هر چه از تو ارث برده بودیم، غصب شد.

پدر، تو ماه شب چهارده و چراغ فروزان زندگانى ما بودى، که از جانب خداوند بر تو کتبى چند فرود مى‌آمد.

جبرئیل با آیاتى از قرآن همدم و مونس ما بود. امّا تو رفتى و خیرها از ما پوشیده شد.

اى کاش پیش از آنکه تو از میان ما رخت بربندى و خاک تو را در درون خود پنهان نماید، ما مرده بودیم.

به راستى ما بلا دیدگان در دام مصیبتى گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت زده‌اى در عرب و عجم بدان مبتلا نگردیده بود.»

در حالى که امیرالمؤمنین علیه السّلام به انتظار نشسته بود و براى بازگشت فاطمه علیها السّلام لحظه شمارى مى‌کرد، بانوى بانوان علیها السّلام به خانه مراجعت نمود و با مشاهده امیر مؤمنان علیه السّلام چنین فرمود:

اى پسر ابو طالب! آیا همچون جنین پرده‌نشین شده‌اى و چون مظنونین، در گوشه خانه نشسته ‌اى؟ (تو همانى که) شاه‌پرهاى شاهین را شکستى، حال چه شد که دستخوش پرهاى کوچک‌ شده‌اى؟ پسر ابو قحافه عطیه پدر را از من و نان خورش از دو فرزندم سلب کرد. آشکارا به دشمنى من برخاست و از لجاج و عناد خود روى برنتافت. چندان که انصار از من بریدند و مهاجرین دیده از حمایت من پوشیدند. مردم نیز از یاوریم فروگذار کردند. در دفع ترک‌تازى از او نه یاورى دارم و نه مددکارى. خشم فرو خورده، از خانه بیرون شدم و خوار بازگشتم. آن روز که منزلت خویش را نادیده گرفتى، همان روز خود را در مضیق ذلّت افکندى و چهره فروتنى و خوارى بر خاک ساییدى. تو شیرى بودى که گرگها را در هم شکستى، در حالى که امروز در به روى خود بسته‌اى. آیا نمى‌توانى گوینده‌اى را از گفتار بیهوده‌اش بازدارى، و یا با ابطال باطل نفع و فایده‌اى به من عاید گردانى؟ چرا که قدرت حمایت از خود ندارم. اى کاش پیش از این خوارى مرده بودم. اگر سخن به تندى گفتم و یا از یارى نکردنت بر آشفتم خداوند را پوزش مى‌طلبم. واى بر من! هر بامدادى که خورشید سر از بام خاور برمى‌دارد و به هنگام غروب خورشید، این کلام در وجودم طنین‌انداز است که پناه من از دنیا رفت و بازویم ناتوان گردید. چه کنم جز آنکه شکایت به نزد پدر برم و رعایت و یارى از حق طلبم؟ بار الها نیرویت از همه کس فزونتر و عذاب تو از حوصله بیرون است، تو خود داد من بستان!

امیر مؤمنان، على علیه السّلام فرمود: اى دختر برگزیده عالمیان! و یادگار بهترین پیمبران! افسوس براى تو نیست بلکه براى دشمن توست. غم مخور (آه و ناله کردن تو را به حقّ خود نمى‌رساند) من از سستى گوشه‌نشین نشدم، بلکه آنچه در توانم بود، به کار بستم. اگر نان خورش مى‌خواهى روزى تو نزد خداوند محفوظ است و او خود عهده‌دار آن مى‌باشد، آرام گیر و آنان را به خداوند واگذار.

حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: خدا مرا کافی است ... و سپس سکوت کرد.

1. بحار الانوار، ج‌ 40، ص‌ 44؛ فاطمه` الزهراء(س) بهجه` قلب‌ المصطفي(ص)، ص‌ 177 [↑](#footnote-ref-1)